

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه (مطالعه موردی: شاهزاده مراد عثمانی)^۱

محمدحسن بهنامفر^۲

چکیده

شکل‌گیری صفویان و مجاورت با امپراطوری عثمانی، مناسبات میان این دو دولت مقتدر را در آغاز قرن دهم اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. اختلافات مذهبی باعث ایجاد تنش‌هایی بین آنها و طرفداران شان به ویژه در مناطق مرزی می‌گشت. با این وجود، حضور دولتی قدرتمند برای امپراطوری عثمانی، آن را از قدرت بی‌منزاع منطقه خارج ساخته بود. یکی از مسائل مهم میان این دو دولت، پناهندگان سیاسی آنهاست. پناهندگان سیاسی آن دسته از افرادی را شامل می‌شدند که به دلایل سیاسی تحت پیگرد و تعقیب حکومت خود قرار گرفته بودند. در روزگاران پیشین، پناهنده‌ها بیشتر به افرادی اطلاق می‌شدند که به سطوح بالای حکومتی یا نظامی در یک کشور تعلق داشتند و گاهی مورد سوءظن حکمرانان قرار می‌گرفتند که ممکن بود زندگی آنها را دچار مخاطره کند. در این صورت آنها چاره‌ای جز آن نداشتند که به دولت‌های دیگر پناهنده شوند. همجواری قدرت‌ها در کنار یکدیگر این فرصت را به مدعیان و مخالفان سیاسی می‌داد که با بهره‌گیری از فضا و شرایط مساعد و در صورت امکان کمک و مساعدت حکومت دیگر، بتوانند ادعای تاج و تخت کرده و یا خود را از مرگ نجات دهند. همزمان با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و تثبیت پایه‌های قدرت وی، در عثمانی نیز اختلافات جانشینی بین پسران شاه بالاگرفت و یکی از برادران پس از اینکه در داخل کشور راه به جایی نبرد، به دربار صفویان روی آورد. مسائل مربوط به پناهندگی شاهزاده مراد عثمانی و توجه به ایران و پی‌آمدهای آن از جمله مباحث قابل طرح در این تحقیق است؛ موضوعی که موجب گشودن فصلی نو در مناسبات سیاسی و روابط دیپلماتیک دو دولت گردید.

واژگان کلیدی: صفویان، عثمانیان، شاه اسماعیل، شاهزاده مراد، پناهندگی سیاسی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۱۶

^۱ تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۰/۹/۲۰

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران mohamadbehnamfar@yahoo.com

مقدمه

در میانه سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ میلادی، جهان اسلام تحولات تازه‌ای را از سرگذراند و دو دولت بزرگ را در مقابل هم قرار داد؛ عثمانیان که با روند قدرت‌یابی خود در بیشتر مناطق جهان اسلام - از شرق دریای سیاه تا ساحل شمالی آفریقا و از مجارستان تا حجاز - استقرار یافته بودند و صفویان که با اندیشه‌ای نوین و قدرتی باورنکردنی، به زودی حوزه شرق جهان اسلام را تحت سیطره خود درآوردند. روی کار آمدن صفویان و استقرار در ایران به عنوان دولتی ملی و مستقل، برخورد با همسایه غربی یعنی عثمانیان دیرپا را اجتناب ناپذیر می‌کرد. عثمانیان نیز که به مرزهای شرقی خود کم‌تر توجه کرده بودند و در مرزهای اروپا متمرکز شده بودند، با روی کار آمدن صفویان، آنها را متعارض با اهداف خود دانسته و با حکومت صفوی در چالش قرار گرفتند. از مهم‌ترین چالش‌های موجود، اختلافات سیاسی بین امپراطوری‌های صفویه و عثمانی بود که در قالب مسائل مرزی و گاه اعتقادی نمایان می‌شد.

روابط دولت و ملت ایران و عثمانی، در روزگار پیش از صفویه مبتنی بر احترام متقابل بود و سالیان دراز در مجاورت یکدیگر در آرامش به سر می‌بردند. بازرگانان هر دو کشور بدون ممانعت به سرزمین همسایه رفت و آمد داشتند و برای تجارت با سرزمین‌های دور نیز از خاک یکدیگر می‌گذشتند. از آن گذشته فرهنگ، ادب، شعر و هنر ایران در سرتاسر آناتولی و دیگر متصرفات دولت عثمانی ساری و جاری بود. نامه‌هایی که در این روزگاران نوشته می‌شد، غالباً به فارسی است. سلاطین عثمانی نیز دانشمندان ایرانی را حرمت می‌نهادند. این روابط دوستانه در زمان سلطان محمد فاتح (۸۸۶-۸۵۵ ق.) و اوزون حسن (۸۸۲-۸۵۷ ق.) به خوبی قابل مشاهده است. یعقوب پسر اوزون حسن و دیگر آق قویونلوها با سلاطین عثمانی از جمله بایزید دوم مکاتبات و مراودات فراوان داشتند.

مسأله پناهندگی از جمله مفاهیمی است که به دنبال شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در قرون اخیر مورد توجه قرار گرفته است. مفهوم پناهندگی سیاسی در گذشته به مانند امروز عمومیت نداشت. همچنین به دلیل فقدان سازمان بین‌المللی خاص، حکومت‌ها براساس علائق و سلائق خود در قبال آن رفتار می‌کردند. در روزگاران پیشین، پناهنده‌ها بیشتر به افرادی اطلاق می‌شدند که به سطوح بالای حکومتی یا

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۳۹

نظامی در یک کشور تعلق داشتند و گاهی مورد سوءظن حکمرانان قرار می‌گرفتند که ممکن بود زندگی آنها رادچار مخاطره کند. در این صورت آنها چاره‌ای جز آن نداشتند که به دولت‌های دیگر پناهنده شوند. همجواری قدرت‌ها در کنار یکدیگر این فرصت را به مدعیان و مخالفان سیاسی می‌داد که با بهره‌گیری از فضا و شرایط مساعد یا در صورت امکان کمک و مساعدت حکومتی دیگر، بتوانند ادعای تاج و تخت کرده و یا خود را از مرگ نجات دهند. پناهندگی سیاسی در دوره مورد بحث و حتی پیش از آن به عنوان یکی از مسائل مهم در روابط بین دولت‌ها وجود داشت و همین امر باعث شد که مسئله اصلی پژوهش حاضر بر این اساس قرار گیرد و سؤالاتی این چنین طرح شود که: چه زمینه‌هایی باعث به وجود آمدن پناهندگی سیاسی در آن دوره شده است؟ و این مسأله چه پی‌آمدهایی داشته است؟

براین اساس می‌توان چنین فرض کرد که همجواری دولت‌های قدرتمند صفوی و عثمانی و همچنین چالش‌های موجود بین آنها مسأله پناهندگی سیاسی را در روابط خارجی این دو کشور به امری مهم تبدیل کرد و تحولات خاص خود را نیز باعث گردید. لذا این پژوهش به مسائل مربوط به آنها و به طور موردی پناهندگی شاهزاده مراد عثمانی، زمینه‌های شکل‌گیری و پی‌آمدهای آن می‌پردازد.

آناتولی و اهمیت آن در روابط بین صفویه و عثمانی

طریقت صفوی که مرکز آن در اردبیل از نواحی ساحلی جنوب غربی دریای خزر قرار داشت، در قرن ۸ هجری / ۱۴ میلادی شروع به کار کرد. رهبران آن بدون تردید در آغاز سنی بودند، اما به زودی طریقت صفوی را گسترش دادند و در نیمه دوم قرن ۹ هجری / ۱۵ میلادی تمایل فراوانی به مسایل سیاسی پیدا کردند. همچنین این امر با گرایش به تشیع طریقت صفوی مقارن شد. اردبیل مرکزیت سیاسی این جنبش را بر عهده گرفته بود و مریدان و هواداران بسیاری را به خود جذب می‌کرد. کسانی که از حوزه آناتولی و شمال سوریه بودند، نقش تأثیر گذاری در بسط این جنبش داشتند. هواداران ترکمان^۱ طریقت صفوی که بیشتر از آناتولی بودند، سهم فراوانی در شکل‌گیری حکومت صفوی داشتند. بنابراین بی‌دلیل نبود که اسلاف و پادشاهان صفوی به

^۱ نام ترکمن از قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی به شکل جمع فارسی *ترکمانان* توسط نویسندگان ایرانی مانند گردیزی و ابوالفضل بیهقی استعمال شد، به همان معنی که اغوز در ترکی و غز در عربی و فارسی به کار رفته است.

این مناطق نظر ویژه‌ای دوخته بودند؛ تا آنجا که سه تن از رهبران طریقت صفوی در این منطقه جان باختند.

نفوذ و گسترش مذهب عامه در قرون ۹-۸ هجری / ۱۵-۱۴ میلادی، اعتقادات مذهبی به دور از دانش فقهی همراه با گسترش شدید تدین عامه، عقیده به معجزات و به وجود آمدن نهادهای طریقتی به طور آشکار در منطقه آناتولی بسط یافت. این امر پیوند نزدیکی با مذهب ترکمانان داشت و آنها گرایش فراوانی به صوفیان و مشایخ پیدا کردند. رواج و محبوبیت مجامع طریقتی اسلامی در خلال قرن‌های ۹-۸ هجری / ۱۵-۱۴ میلادی می‌تواند یک توضیح منطقی و قابل پذیرش برای نقش ترکمانان در حکومت صفوی باشد. (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۷۴) صفویان علاوه بر هسته اصلی طریقت خود که در اردبیل شکل گرفته بود، طرفداران پراکنده‌ای در نقاط دیگر داشتند که از طریق نمایندگان و فرستادگان (خلیفه- خلفا) با مرکز طریقت ارتباط می‌یافتند. عده بسیاری از افراد قبایل ترکمان جزو مریدان این طریقت بودند و آنها می‌توانستند نقش نمایندگان را در حوزه آناتولی بر عهده بگیرند؛ جایی که بستر مناسبی برای بسط و گسترش طریقت صفوی بود.

ترکمانان طرفدار صفویان اکثراً در آذربایجان، آسیای صغیر و شمال سوریه پراکنده بودند. آنها تا زمان ظهور اسماعیل فعالیت چندانی نداشتند. انتساب اسماعیل به شیوخ اردبیل، جاذبه او و ایمان مذهبی‌اش به شکلی تقریباً آرمانی با انتظاراتی که شاید مردم رنج کشیده در تخیلات و امیدهای دینی خود می‌پروراندند، مطابقت داشت. نفوذ زیاد طریقت اردبیل و تلاش‌هایی که پدرش حیدر و به ویژه نیایش جنید در امر تبلیغ و به لحاظ نظامی در بین ترکمانان کرده بودند، در زمان اسماعیل نتیجه پرباری به دست داد. ترکمانان سهم بسزایی در قدرت‌گیری اسماعیل داشتند. اسماعیل در ۹۰۷ ق. در تبریز به تخت نشست و از آنجا که تبریز به مرزهای شرقی امپراتوری عثمانی نزدیک بود، برخورد شاه اسماعیل صفوی با سلطان بایزید دوم عثمانی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. اما شاه اسماعیل به دلیل مشکلات داخلی ابتدا راه مسالمت‌آمیز را در پیش گرفت و روابط دوستانه‌ای ایجاد کرد. از طرف دیگر حوزه آناتولی برای اسماعیل ارزش فراوانی داشت و باید در زمانی مناسب در مورد این منطقه تصمیم بگیرد.

یازده سال نخست حکومت شاه اسماعیل با بایزید دوم، سلطان عثمانی همزمان شده بود. سلطان بایزید دوم توجه ویژه‌ای به درویش و صوفیان داشت، او به فلسفه و

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۴۱

عرفان نیز علاقمند بود و به همین جهت مورخان عثمانی او را «صوفی» لقب داده‌اند. (لاموش، ۱۳۱۶: ۸۴ / رویمر، ۱۳۸۰: ۲۹۱)

این امر نقش بسزایی در روابط دوستانه بین طرفین داشت. اما شیفتگی ترکمانان آناتولی به شاه اسماعیل و موفقیت‌های نظامی اسماعیل، ماجراجویی و جذب مذهبی وی عواملی بود که این ارتباط دوستانه را به سردی می‌کشاند. در این میان تعدادی از قبایل ترکمان آناتولی به اردوی صفویان پیوستند. هر چند بحران اقتصادی در آسیای صغیر که به دنبال بلایای طبیعی، طاعون و قحطی چهره نموده بود، از عوامل دیگر این حرکت می‌توانست باشد، اما عثمانی نمی‌توانست بدان بی‌توجه بماند. به دنبال این امر در استانبول با نوعی سوء ظن و تشویش با آن روبه‌رو شدند و آن‌را به دیده‌گرایی‌های جدایی‌طلبی می‌نگریستند که در آناتولی صورت وقوع می‌یافت. حتی سلطان درویش دوستی چون بایزید دوم هم نمی‌توانست بدان بی‌اعتناء باشد. سلطان عثمانی به منظور جلوگیری از این مهاجرت توده‌ای اتباع توانمند و خاتمه دادن به تقویت نظامی دشمن، در سال ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۲ م. نخستین دستور تعقیب قزلباش را در آناتولی صادر کرد. هر کسی که معلوم می‌شد جزو هواداران صفوی است بر چهره‌اش داغ می‌نهادند و ساکنان بخش غربی، معمولاً به مودونی و کورونی در جنوب یونان تبعید می‌شدند. (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۹۱) در آناتولی همچنین به امرا دستور دادند که از آمد و شد قزلباشان در مرز جلوگیری کنند. اما این اقدامات در اوضاع آن زمان نمی‌توانست کم‌ترین تأثیری داشته باشد، به ویژه در مورد جمعیت نیمه چادر نشین که علائق و وفاداری مذهبی و سیاسی‌شان غیر قابل کنترل بود. اخبار آشفته، قزلباشان ناراضی که تحت تعقیب نیز بودند را برانگیخت. اگر چه در ابتدا شورشیان اجازه حضور در ایران را نداشتند، اما بعدها ارتباط بین شورشگران و صفویان برقرار شد. مجاورت مرزهای صفوی با ایالت روم، به شورشگران فرصت فرار به خاک صفویان و طرح نقشه‌های تازه برای اجرا می‌داد. قزلباشان شورشگر حتی از اعضای خاندان سلطنتی هم حمایت دیدند. شاهزاده شهنشاه، یکی از فرزندان بایزید و حاکم قرمان درصدد پیمان با آنها برآمد، اگرچه پیش از رسیدن به توافق به ناگاه درگذشت. (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۹۴)

علاءالدوله ذوالقدر در آناتولی

روابط عثمانی با صفویان زمانی تیره‌تر شد که شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۳ ق. / ۱۵۰۷ م. به امارت نشین ذوالقدر که از ۷۴۰ ق. / ۱۳۳۹ م. بر ناحیه شرقی آناتولی و بخش علیای رود فرات شامل ولایت‌های مرعش، البستان و خرپوت فرمانروایی می‌کردند، (فاروق سومر، ۱۳۷۱: ۲۸) لشکر کشی کرد؛ جایی که در قلمرو نفوذ عثمانی قرار داشت. علاءالدوله که همزمان با دولت‌های عثمانی و مصر در بخش غرب قلمرو خود و تحرکات آق قویونلو و صفویان در بخش شرق مواجه شده بود، از ضعف قدرت در منطقه سود جست و بر دیاربکر دست انداخت. این‌طور به نظر می‌رسد که علاءالدوله بیشتر نفوذ خود را به شرق متوجه کرد. زیرا بین آق قویونلو و صفویان جدال وجود داشت. علاءالدوله همچنین از مرادبیگ آق قویونلو حمایت کرد و این امر شاه اسماعیل صفوی را بیشتر به او بدبین کرد. شاه اسماعیل صفوی برای اینکه به تحرکات علاءالدوله پایان بخشد، در تابستان ۹۱۳ ق. / ۱۵۰۷ م. به سوی البستان حرکت کرد. او برای آنکه علاءالدوله را غافلگیر کند، از ورود مستقیم به قلمرو او خودداری نمود و از طریق خاک عثمانی متوجه دیاربکر شد. (روملو، ۱۳۵۷: ۱۷۸-۹۳ / جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، ۱۴۰۶ ق : ۲۴۹ / قاضی شرف الدین الحسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۸۹ / خواند میر، ۱۳۶۲: ۴۸۷) این اقدام که تجاوز آشکار به خاک عثمانی بود، می‌توانست موجب برخورد خصمانه بین دو کشور گردد. شاه اسماعیل که در آن زمان به دنبال برخورد با عثمانی نبود، از هر حرکتی که تحریک‌آمیز باشد خودداری نمود و سپاهیان‌ش را از هرگونه تجاوزی منع کرد. (روملو، ۱۳۵۷: ۹۳) حتی شاه اسماعیل طی نامه‌ای محبت‌آمیز هدف خود را نه تجاوز به عثمانی بلکه سرکوبی مخالفان خود ذکر کرد. سلطان بایزید نیز موضع خاصی نگرفت و پاسخ دوستانه‌ای داد. (فریدون بیگ، ۱۲۷۴ ق: ۳۴۷) شاه اسماعیل دیاربکر را از زیر سلطه ذوالقدر خارج نمود و خان محمد استاجلو را حاکم دیاربکر کرد. پس از این، خاندان ذوالقدر به حاشیه کشیده شدند و فعالیت خاصی در منطقه نداشتند. این‌طور به نظر می‌رسد از آنجا که شاه اسماعیل توجه ویژه‌ای به منطقه آناتولی داشت، نمی‌توانست به تصرف دیاربکر توسط علاءالدوله بی‌اعتناء باشد. چه بسا خاندان ذوالقدر نه تنها با صفویان سازشی نداشتند، بلکه مخالفان آنها را پناه داده بودند و اینک در صورت احاطه بر آناتولی برای هواخواهان و طرفداران صفوی مشکل و ممانعت به وجود می‌آوردند. شاید شاه اسماعیل به دنبال آن بود که با ورود به

بناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۴۳

خاک عثمانی و عبور از بخشی از آن، قدرت خود را به علویان (هواخواهان صفوی) آن ناحیه که مرید خاندان صفوی بودند، نشان دهد و آنان را برای آمدن به ایران ترغیب کند. (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۴۵)

شورش شاه‌قلی بابا

شاه‌قلی بابا در تکه یا تکه ایلی در جنوب غربی آسیای صغیر در کنار دریای مدیترانه سکونت داشت. هرچند اصل و منشاء وی دقیقاً روشن نیست، (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۹۲) اما طبق گزارش منابع او به دلیل گرایش به طریقت صفوی، به حلقه شیخ حیدر پیوست و پس از فرا گرفتن آموزش‌های لازم به زادگاه خود بازگشت و به عنوان خلیفه به تبلیغ پرداخت. (روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۸ / جهانگشای خاقان، ۱۴۰۶: ق: ۸۵ / اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۴۶) با روی کار آمدن شاه اسماعیل، قرابیق اوغلی که شاه‌قلی بابا نیز نامیده شد - و فرزندانش خود را هوادار صفویه قلمداد نمودند و برای شاه اسماعیل تبلیغ کردند - بدون آنکه به شاه اسماعیل اطلاع دهد، علیه عثمانیان شورش نمود. شورشیان از اهالی بی زمین روستاها بودند که هیچ چیز از دست نمی‌دادند و در صورت مرگ، بهشت را برای خود مسلم می‌دانستند. اگرچه بایزید دوم خود درگیر شورش پسرانش بود، اما با ارسال سپاه‌یانی به فرماندهی خادم علی پاشا، توانست شاه‌قلی بابا را سرکوب کند و به قتل برساند. (روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۶ / قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۷ / اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۴۷) هرچند بازماندگان شاه‌قلی بابا به سوی ایران تاختند و به قتل و غارت پرداختند، اما به سرعت با واکنش شدید شاه اسماعیل مواجه گردیدند و سرکوب شدند. (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۰۷) «اگرچه شاه‌قلی در ابتدا پیرو صفویان بود، اما در مراحل بعدی قیامش، خود را به منزله خدا، پیامبر و مهدی سزاوار ستایش می‌دانست و بدین نحو از پیروی شاه اسماعیل امتناع کرد و به همین دلیل کمتر احتمال می‌رود که قیامش به تحریک یا همکاری صفویان صورت گرفته باشد. افزون بر آن، در منابع نیز راجع به دخالت صفویه مطلبی ذکر نشده است.» (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۹۳)

جدال جانشینی در عثمانی

اوضاع در عثمانی شرایط دیگری داشت، جدای از شورش‌ها و مشکلات داخلی که به تازگی امپراطوری عثمانی با آن مواجه شده بود، نزاع جانشینی هم به آن افزوده شده بود. اگر چه هنوز سلطان بایزید دوم حضور داشت، اما فرزندان وی بر سر جانشینی به نزاع برخاستند.

بایزید دوم هشت پسر داشت. از میان آنها به جز احمد، قورقود و سلیم، سایرین در زمان حیات پدر از دنیا رفتند. قورقود والی صاروخان، احمد والی آماسیا^۱ و سلیم والی طرابوزان^۲ بودند. در کنار این سه شاهزاده، فرزندان آنها و نیز برخی از فرزندان شاهزادگان از دنیا رفته هم در سمت‌های سنجیق بیگی^۳ به حکومت اشتغال داشتند. احمد برادر بزرگ‌تر مورد حمایت پدر و در میان کارگزاران حکومت و مردم نیز محبوبیت داشت. او از سیاست‌های پدرش در برقراری صلح و تحکیم امپراطوری حمایت می‌کرد. قورقود برادر میانی از تحصیلات خوبی برخوردار بود و در علوم اسلامی، شعر و موسیقی دارای معلوماتی بود. وی نیز مانند پدرش دارای تمایلات صلح طلبانه بود. سلیم کوچک‌ترین برادر، دارای روحیه جنگجویی و مبارزه طلبی بود و نیروهای ینی چری از او حمایت می‌کردند. اما از آنجا که سرشتی خشن و بی‌رحم داشت، با مخالفت پدر و بسیاری از افراد کشور رو به رو شد. (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۸۷) با آشفتگی اوضاع، بایزید تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت گرفت و رجال دولتی جانشینی احمد را به مصلحت دانستند. از این رو بنا به درخواست بزرگان و نیز خود بایزید، از احمد برای به دست گرفتن فرمانروایی دعوت به عمل آمد. سلیم از همه این وقایع آگاهی یافت و با نیرویی به جنگ پدر آمد. در سال ۹۱۷ ق. / ۱۵۱۱ م. در جنگی که میان طرفین رخ داد، سلیم شکست خورد و از میدان به در رفت. شاهزاده احمد نیز به سرعت برای کسب قدرت راهی استانبول شد؛ اما پیش از توفیق در این امر، ینی چری‌ها شورش کردند و با سلطنت احمد مخالفت نمودند و در نتیجه وی به آناتولی بازگشت. مخالفان سلیم این

^۱ Amasiye. استانی در شمال ترکیه

^۲ Terabuzan. استانی در شمال غربی ترکیه که شهری بندری بر دریای سیاه است.

^۳ سناجاق واحد اداری تحت حکومت یک حاکم نظامی بود که به وی سناجاق بیگ می‌گفتند. او به عنوان نماد اقتدار خود و فرمانروای امارت، یک سناجاق یعنی لواء از سلطان دریافت می‌کرد. خلیل اینالچق، امپراطوری عثمانی، ترجمه: کیومرث قرقلو، تهران: انتشارات بصیرت ۱۳۸۸ ص ۱۷۹.

بناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۴۵

بار از شاهزاده قورقود دعوت کردند و او وارد استانبول شد. اما ینی چری‌ها ضمن حفظ حرمت او اعلام کردند که غیر از سلیم، شخص دیگری را به فرمانروایی نمی‌شناسند. در پی این حوادث بایزید که دیگر نفوذ و قدرت خود را از دست داده بود، فرزندش سلیم را به استانبول دعوت کرد و سلطنت را به او واگذار نمود (محمد فرید بیگ، ۱۳۳۲: ۵۹/ A.W. Hidden, 1912: 117) و خود برای گذراندن باقی مانده زندگی راهی «دیمه طوفه» شد. اما در میانه راه درگذشت. برخی منابع فوت وی را بر اثر بیماری ناشی از پیری نوشته‌اند و برخی دیگر گفته‌اند که مرگ او بر اثر از میان برداشتن رقبای سلطنت بود. (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۸۹/ بروکلمان، ۱۳۴۶: ۴۰۷) با این حال، اسکندر بیک-منشی از مورخان صفوی در گزارش خود سلیم را متهم به کشتن پدر کرده است؛ سلطان سلیم پدر را خفه کرد و آواز داد که تریاک خورده است و خود را کشته است. (عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۵۷) صفویان از آنجا که با سلیم مخالف بودند، این طور به نظر می‌رسد که با شایع کردن این خبر به دنبال آن بودند که او به تاج و تخت دست پیدا نکند.

سلطان سلیم پس از تحکیم و تثبیت سلطنت خود، در مرحله نخست با برادرانش از در آشتی در آمد و به قورقود اجازه داد که باز گردد و به احمد حکمرانی قونیه را پیشنهاد نمود. اما احمد راضی به آن نشد و خود را سلطان آناتولی خواند. در مقابل سلیم تصمیم گرفت که بر طبق قانون وراثت امپراطوری عثمانی^۱ غیر از سلیمان ولیعهد برگزیده‌اش، کسی از برادران، برادرزادگان و حتی پسران خود را زنده نگذارد. نخست فرزندان برادرانش شهنشاه، عالمشاه و محمود را خفه کرد. سپس نوبت قورقود برادرش رسید. سلیم با فریب توانست او را از میان بردارد. (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۹۰)

^۱ . این قانون که به قانون «برادرکشی» هم معروف است. ابتدا به صورت یک سنت توسط بایزید اول انجام شد. این رسم براساس این استدلال پایه گرفت که قتل بر فتنه انگیزی که غالباً توسط برادران سلطان برپا می شد، رجحان داشت. این سنت به وسیله فرمانی از سوی محمد دوم ملقب به فاتح به صورت «قانون» درآمد که پیشاپیش برادر نوزاد خود را در حمامش خفه می‌کردند. در واقع سلاطین عثمانی از همین راه به بقای سلسله خود در طول قرون کمک می‌کردند. لرد کین راس، قرون عثمانی، ترجمه: پروانه ستاری، تهران: انتشارات کهکشان ۱۳۷۳، ص ۶۰.

شاهزاده احمد

شاهزاده احمد که در زمان پدر موفق به کسب تاج و تخت نشده بود، با روی کار آمدن سلطان سلیم به مخالفت خود با سلطنت برادر ادامه داد. شاهزاده احمد به ملاطیه^۱ نزدیک ایران رفت تا بتواند در صورت نیاز با شاه اسماعیل صفوی ارتباط برقرار کند. او نیز مانند پدرش دیدگاه مثبتی به صوفیان داشت. در همین زمان بود که والی ملاطیه طی نامه‌ای به مصطفی پاشا وزیر اعظم که نفوذ فراوانی در دربار عثمانی داشت، او را از تماس و ارتباط شاهزاده احمد و شاه اسماعیل مطلع ساخت. (همان: ۲۹۲)

همراهی و یاری شاه اسماعیل با شاهزاده احمد، سلطان سلیم را از اتحاد آن دو و پی‌آمدهایش نگران ساخت. (محمد فرید بیگ، ۱۳۳۲: ۶۰) شاه اسماعیل که حوادث داخلی عثمانی را به دقت زیر نظر داشت، به دنبال آن بود که به نحوی از اوضاع آناتولی کسب خبر کند. شاهزاده احمد می‌توانست در صورت به تاج و تخت رسیدن، دست شاه اسماعیل را در آناتولی باز بگذارد. اما سیر حوادث عثمانی موافق شاه اسماعیل پیش نرفت. شاهزاده احمد با فرزندانش در آناتولی علم استقلال برافراشته بود، اگر چه به زودی فریب خورد و در صحنه نبرد اسیر گشت و به فرمان سلیم خفه شد. (۹۱۸ ق. / ۱۵۱۴ م.) شاه اسماعیل که از قتل سلطان احمد اطلاع پیدا کرد، بسیار اندوهناک شد. (محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۷۳)

شاهزاده مراد عثمانی

مراد فرزند احمد شاهزاده عثمانی بود و به محض اینکه خبر کشته شدن پدرش را شنید، خطر را احساس کرد. چرا که سلطان سلیم حتی بر فرزندان خود نیز رحم نکرده بود. مراد در ابتدای کار که در آماسیه بود، مخالفت خود را با عمویش سلیم ابراز کرد و دستور داد به نامش سکه بزنند و خطبه بخوانند. (عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۶۱)

شاهزاده مراد به خوبی می‌دانست با این کار واکنش شدید سلیم را برمی‌انگیزد. مهم‌ترین چیزی که شاهزاده مراد را دلگرم می‌کرد، حضور صفویان بود. از آنجا که پدرش احمد روابط خوبی با شاه اسماعیل داشت، او نیز می‌توانست از طریق ارتباط با صفویان بر ادعایش برای رسیدن به تاج و تخت عثمانی پافشاری کند. شاهزاده مراد

^۱ Malatiya. استانی در غرب ترکیه آسیایی

بناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۴۷

بلافاصله طی نامه‌ای به شاه اسماعیل صفوی، وی را شه‌ریار خطاب کرد و از او طلب کمک نمود و در مقابل عهد بست که تمام الکاء^۱ را برادروار به وی تقدیم کند. شاهزاده مراد در پایان نامه از علاقه و اشتیاق پدرش به اوجاق^۲ شیخ صفی گفته بود و خودش را هم از دوستان و هواداران آن اوجاق ذکر کرده بود. (همان) شاه اسماعیل که نامه را دریافت کرد، خوشحال شد و او را ستود و آمادگی خودش را برای کمک به شاهزاده مراد اعلام نمود. شاه اسماعیل همچنین برای اینکه حسن نیت خود را نشان دهد، نورعلی خلیفه روملو را به آماسیه فرستاد (جهانگشای خاقان، ۱۴۰۶ق: ۴۷۸/عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۶۵/حسن روملو، ۱۳۵۷: ۱۷۵) که هم کمکی برای شاهزاده مراد باشد و هم بتواند از آشفتگی اوضاع عثمانی سود ببرد. نورعلی خلیفه به عثمانی حمله کرد و در جنگی که در توقات^۳ روی داد، حاکم ملطیه فایق بیگ را شکست داد و از میان برداشت. نورعلی خلیفه در توقات خطبه به نام شاه اسماعیل خواند. (جهانگشای خاقان، ۱۴۰۶ق: ۴۷۵/حسن روملو، ۱۳۵۷: ۱۳۴) و بدین ترتیب اقتدار خود را به رخ عثمانیان کشید. نورعلی سپس به سوی ارزنجان حرکت کرد و در محل قازچایری بود که شاهزاده مراد پسر احمد با ۱۰۰۰۰ سپاهی به وی ملحق شد. نورعلی از او به گرمی استقبال کرد و با او به توقات بازگشت. این بار مردم شهر، درهای قلعه را بستند. اما نورعلی قلعه را گشود و شهر را غارت کرد و به ویرانه‌ای مبدل ساخت. (جهانگشای خاقان، همان: ۴۷۹/عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۶۸) در توقات بود که شاهزاده مراد از نورعلی خلیفه جدا شد و به سمت ایران حرکت کرد. (محمد عارف اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۷۲/عالم آرای صفوی، همان: ۴۶۹) نورعلی خلیفه نیز به ارزنجان بازگشت.

شاهزاده مراد در ایران

زمانی که شاهزاده مراد رهسپار ایران شد، شاه اسماعیل صفوی در ییلاق به صید و شکار مشغول بود. شاه صفوی که از حضور شاهزاده فراری عثمانی مطلع گشت، دیو سلطان روملو یکی از صاحب منصبان حکومتی را به همراه هیئتی برای استقبال به حوالی تبریز روانه کرد. دیو سلطان طی استقبالی شاهانه، شاهزاده عثمانی را پذیرفت و

^۱. اولکا، اولکه، الکه: ملک، زمین، مرزوبوم، در اینجا منظور قسمتی از کشور و ایالت است.

^۲. اجاق: دودمان و خاندان، خانواده مشهور و بنام، صاحب کرامات و کشف. در اینجا منظور حلقه و دودمان است.

^۳. Towqat. شهری در شمال مرکزی ترکیه و در نزدیکی شمال غربی سیواس.

به اتفاق یکدیگر به حضور شاه اسماعیل رفتند. شاه اسماعیل نیز تدارک بسیار دیده بود و شاهزاده مراد را ستود و دورمیش خان شاملو را میهماندار وی نمود. سپس به رسم پیشکش خیمه، خرگاه، اسباب، اقمشه و مایحتاج بسیار به اوداد. چند روز شاه و شاهزاده به شکار و تفریح پرداختند و ساعات خوبی را با یکدیگر گذراندند. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۷۶) شاهزاده مراد که در ایران به گرمی پذیرفته شده بود، به دنبال آن بود که با جلب توجه شاه اسماعیل، قزلباشان آناتولی را به خود جذب کند و بتواند جنبشی گسترده علیه سلطان سلیم به راه اندازد و امپراطوری عثمانی که حق او و پدرش بود را به دست آورد. البته شاهزاده مراد جدای از کمک قزلباشان آناتولی، چشم به کمک‌های شاه اسماعیل نیز دوخته بود. او خوب می‌دانست که شاه اسماعیل با جلوس سلیم موافق نیست و اکنون بهترین فرصت است که هم رضایت پادشاه ایران را جلب کند، هم از کمک‌های او در جهت اهداف خود برخوردار شود و هم به قدرت امپراطوری عثمانی دست یابد. هرچند باید در ازای آن تعهداتی به شاه ایران بدهد.

در مقابل، شاه اسماعیل که به تازگی پایه‌های حکومت خود را استوار کرده بود، از آشفتگی داخلی حکومت عثمانی سود جست و به دنبال کسب قدرت در منطقه بود. شاید روی کار آمدن احمد می‌توانست منافع شاه اسماعیل را در آناتولی حفظ کند، جایی که هواخواهان بسیاری داشت. اما سلطان سلیم و روحیه پرخاشگرانه او شاه اسماعیل را در رسیدن به اهدافش نگران کرده بود. در این شرایط، پذیرفتن پناهندگی کسی که از معدود مدعیان تاج و تخت عثمانی به شمار می‌آمد، می‌توانست او را در مسیر قدرت‌گیری‌اش کمک کند، چه اینکه شاهزاده مراد و پدرش احمد نسبت به قزلباشان نظر مساعدی داشتند. شاه اسماعیل طبق برنامه‌ای حساب شده و در یک نمایش دیپلماتیک، استقبال شاهانه‌ای از شاهزاده مراد به جای آورد و نه تنها قول کمک و مساعدت داد، بلکه با او به شکار و تفریح نیز پرداخت؛ که هم اقتدار خود را به رخ شاهزاده فراری عثمانی بکشد و هم مناسبات سیاسی خود را در آینده در صورت استقرار مراد در عثمانی بیشتر کند. شاه اسماعیل همچنین با زیرکی تمام، شاهزاده مراد را در اختیار خود گرفت که در صورت هر اقدام غیر منتظره‌ای از طرف سلطان سلیم، بتواند از حضور شاهزاده فراری عثمانی به مانند یک گروگان سیاسی استفاده کند.

شاه اسماعیل پس از مراسم استقبال و اکرام از شاهزاده مراد، بخشی از ولایت فارس را به وی بخشید و دستور داد که در مسیر رفتن شاهزاده مراد به آنجا در هر

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۴۹

منزل و ایستگاهی او را احترام گذاشته و آنچه وی نیاز دارد را تأمین کنند. شاهزاده مراد چون به کاشان رسید، به بیماری دچار شد. با این حال توقف نکرد و رهسپار اصفهان گردید. در اصفهان بود که بیماری‌اش شدت یافت و در آنجا ماندگار شد. طبیبان معالج به درمان او پرداختند، اما راه به جایی نبرد و مرگ، جان شاهزاده فراری عثمانی را گرفت. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۷۸) درگذشت ناگهانی شاهزاده فراری بیش از همه به نفع سلطان سلیم تمام شد. تقریباً همه منابع در اینکه این مرگ به صورت طبیعی رخ داده است، اتفاق نظر دارند.^۱

خبر درگذشت شاهزاده مراد برای طرفداران او به حدی تکان دهنده و دشوار بود که نمی‌توانستند آن را باور کنند. این تصور از سوی آنان چنان قوت گرفته بود که نام او نیز می‌توانست، انگیزه ادامه مخالفت با عثمانی باشد. حتی فردی با ادعای اینکه شاهزاده مراد است، در سال ۹۲۳ ق. در آناتولی شرقی بر علیه حکومت شورش کرد. (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۹۳۱) پناهندگی شاهزاده مراد هر چند خیلی زود با مرگ نابهنگام او به پایان رسید، اما نتایج و تأثیرات خود را در وقایع بعدی به جا گذاشت، مهم‌ترین واقعه‌ای که حکومت‌های صفویه و عثمانی با آن مواجه شدند؛ نبرد چالدران بود.

سلطان سلیم و سرکوبی قزلباشان آناتولی

سلطان سلیم به لحاظ روحی و شخصیتی با دیگر شاهزادگان عثمانی تفاوت داشت. او دارای روحیه جنگجویی و مبارزه طلبی بود و سرشتی خشن و بی رحم داشت. (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۸۷) این بدان معناست که وی سر سازگاری با هیچ کسی را نداشت. شاخصه‌های فردی او تا آنجاست که حتی مورخین عثمانی نسبت جنون به وی داده‌اند. (هامر پور گشتال، ۱۳۶۷: ۸۳۳) او برخلاف پدر و برادرش شاهزاده احمد نسبت به قزلباشان و شیعیان آناتولی به شدت بدبین بود. سلطان سلیم همچنین زمانی که به سلطنت عثمانی دست یافت، صوفی زاده جوانی را در همسایگی خود به هیچ وجه تحمل

^۱ در این باره بنگرید. به: جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۸۶ / عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۷۱ / حبیب السیر، ۱۳۶۲: ۵۲۳ / حسن بیگ روملو، ۱۳۵۷: ۱۷۸ / اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۰: ۴۱ / محمد یوسف واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۲۳ / خور شاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۶۵ / قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۱۲۴ / ولی قلی بن داوودشاملو، ۱۳۷۱: ۴۴ / راجر سیوری، ۱۳۸۰: ۵۴ / اوزون چارشلی، ۱۳۸۲: ۲۸۷ / راجر سیوری، ۱۳۷۲: ۳۸

نمی‌کرد؛ چه بسا اینکه وی داعیه تسلط بر بخشی از امپراطوری عثمانی را داشت و به لحاظ اعتقادی نیز با او مشکل داشت. حمایت شاه اسماعیل از شاهزادگان مخالف سلیم نیز به اختلافات دامن می‌زد. شاه اسماعیل حتی برای بر تخت نشستن سلطان سلیم پیام تبریک ارسال نکرد. (عبدالحسین نوایی ۱۳۸۱: ۹۳ / اوزون چارشلی، ۱۳۸۲: ۲۹۵) سلطان سلیم در زمان پدرش والی طرابوزان بود و در آنجا خطر نفوذ تشیع را در منطقه احساس کرده بود و هرچه تلاش کرد که پدر خود را وادار به مقابله با آن کند، تلاشش به جایی نرسید. (اسماعیل احمد یاقی، ۱۳۸۲: ۵۲)

شاه اسماعیل خوب می‌دانست که در صورت حضور سلطان سلیم در عثمانی، شرایط موافق او نخواهد بود. سلطان سلیم سنی متعصبی بود و با حضور او شیعیان حوزه آناتولی در فشار و مخاطره قرار خواهند گرفت. از طرف دیگر شاه اسماعیل با حمایت از شاهزادگان مخالف عثمانی، مخالفت خود را با سلطان سلیم نشان داده بود. سلطان سلیم که از حضور شاهزاده فراری در ایران آگاه شد، شرایط را سنجید. او خوب می‌دانست اگر شاهزاده مراد با شاه اسماعیل و از طرف دیگر مخالفان داخلی با قزلباشان و صوفی مسلکان آناتولی همراه شوند، به زودی حمله‌ای گسترده تدارک می‌بینند و او را با مشکلاتی مواجه خواهند کرد. سلطان سلیم به دنبال این امر به محض اینکه بر برادرانش غلبه کرد، دستور سرکوبی بی‌رحمانه قزلباشان آناتولی را صادر کرد. هرکس که معلوم می‌شد عضو جنبش است یا مظنون بود، مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت. بدین ترتیب اسامی همه قزلباشان مظنون ثبت و تهیه شد؛ گروهی از آنها را از دم تیغ گذرانند و پاره‌ای دیگر را به زندان افکند. (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۳۱ / ۲۹۵: S. Creasy Edward, 1961)

سلطان سلیم اقدام به کشتن شیعیان منطقه آناتولی کرد و پس از آنکه در داخل عثمانی سرهای روافض دست بسته را به ضرب شمشیر از تن جدا کرد، زمان آن رسیده بود که توجه خودش را به خارج از عثمانی معطوف کند. چرا که شاه اسماعیل با اطلاع از کشتار شیعیان آناتولی جهت انتقام خون هم‌مذهبان خود و حمایت شاهزاده مراد فراری به طرف مملکت عثمانی پیش می‌رفت. (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۰۳۳)

مورخان تعداد افرادی که سلیم آنها را به زیر تیغ برده است، حدود چهل هزار نفر ذکر کرده‌اند. (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷ / محمد فرید بیگ، ۱۳۳۲: ۶۱ / سلیم نامه، برگ-های b ۷۰ و b ۶۸ (به نقل از غلام سرور، ۱۳۷۴: ۹۳) / محمد عارف اسپناقچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۷۵ / نوایی ۱۳۸۱: ۹۴) اسماعیل حقی از محققان ترک در برداشت خود از این

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۵۱

واقعه، تعصباتش را نادیده نگرفته و آن را توجیهی برای ابراز علائق خود قرار داده است. او می‌نویسد: عده‌ای بدون بررسی و تحقیق تنها با استناد به اسناد و وقایع تاریخی، اقدام سلطان سلیم را پس از رسیدن به فرمانروایی و حل مسأله شاهزادگان، اعدام و یا زندانی کردن حدود چهل هزار نفر از قزلباش‌های موجود در آناتولی پیش از جنگ با شاه اسماعیل را بیجا و بیهوده دانسته و او را مورد سرزنش قرار داده‌اند، در حالی که اگر این وقایعی که روی داده بود در نظر گرفته شود به خوبی معلوم می‌گردد که سلطان سلیم دست به چه کار به جایی زده است، او هنگام عزیمت برای جنگ با شاه اسماعیل خطری را که پشت سرش قرار داشت، دفع کرد. (اوزون چارشلی، ۱۳۷۱: ۲۹۳)

سلطان سلیم خوب می‌دانست که در صورت حضور شاه اسماعیل در آناتولی مریدان و دلباختگان طریقت صفوی به سرعت به او می‌پیوندند. اوضاع آشفته عثمانی به سراسر مملکت رخنه کرده بود و جنبش قزلباش‌ها گسترده شده بود. اخبار پیروزی‌های اسماعیل و تبدیل شدن او به یک شخصیت مورد پرستش در ذهن هواداران صفوی روز به روز عثمانی را تهدید می‌کرد. پناهندگی شاهزاده مراد و احتمال حضور مجدد او در سپاه پیروز و شکست ناپذیر اسماعیل، آناتولی را در دلهره و تشویش گذاشته بود. سلطان سلیم اگر می‌خواست امپراطوری عثمانی را در دست داشته باشد باید هر چه زودتر اقدام می‌کرد. حتی اگر نپذیریم که سلطان سلیم چهل هزار نفر از قزلباش‌های عثمانی را از دم تیغ گذرانید، اما با اقدام به کشتن و یا شناسایی قزلباش‌ها فضای وحشتناکی را برای استحکام حاکمیت خود ایجاد کرده بود. سلیم نشان داده بود که در رسیدن به اهداف خود حاضر به انجام هر کاری است، حال از میان برداشتن پدر باشد، کشتن برادران و برادر زاده‌ها و یا قتل عام کسانی که دل به مخالفان او بسته‌اند. چه بسیار کسانی که با شنیدن کشتار سلیم به لاک خود خزیدند و عقیده پنهان کردند.

سلطان سلیم در تقابل با شاه اسماعیل

سلطان سلیم که در اولین گام موفق شده بود قزلباشان آناتولی را آرام کند، اینک زمان آن رسیده بود تا توجه خود را به خارج از مرزهای امپراطوری عثمانی جلب کند؛ جایی که شاه اسماعیل صفوی برادرزاده ناراضی‌اش را در آغوش گرفته بود و احتمال آن می‌رفت که به زودی علیه او اقدام دو جانبه‌ای انجام گیرد. هر چند سلطان سلیم رابطه خوبی با صفویان نداشت، اما اینک زمان آن نبود که احساساتی عمل کند. او باید تلاش

می کرد تا شاهزاده فراری عثمانی را بازگرداند، زیرا می دانست که شاه اسماعیل از او در جهت اهدافش سود خواهد جست.

سلطان سلیم در مرحله اول طی نامه‌ای محبت آمیز، خواهان بازگرداندن شاهزاده فراری عثمانی شد. سفرای سلطان سلیم به ایران آمدند، نامه و هدایای سلطان را به شاه اسماعیل تقدیم نمودند و علی‌الرسم از جلوس او و فوت سلطان بایزید خبر دادند و در این ضمن استرداد شاهزاده سلطان احمد را نیز التماس کردند. شاه اسماعیل که به سفرای عثمانی در هیچ جای ایران وقعی نگذاشته بود، این نامه را با اینکه با حرمت نوشته شده بود، خواند و اشاره به سلطان مراد کرد که نوکرهای او سفرای سلطان را بکشند. به دنبال این دستور به جز یک نفر میرزا که با آنها بود، همه اجزای سفارت را آدم‌های سلطان مراد به قتل رسانیدند. (محمد عارف اسپناچی، ۱۳۷۹: ۷۴)

سلطان سلیم نیز در پاسخ، نامه‌ای شدیدالحن به شاه اسماعیل فرستاد: " معلوم شاه اسماعیل بود. باشد که چند مرتبه از برای پدر پیر خرفت شده‌ی ما که جوهری نداشت، او را فریب می‌دادی و هر مرتبه او را می‌ترساندی و گاهی سر بریده‌ی شاه‌ی بیگ خان می‌فرستادی و وقتی پرچم علم چنگیز خان و زمانی جغدی ابوالخیر خان و آن پیر بی تدبیر را از خود واهمه ناک ساخته بودی به جهت همین از پادشاهی او را خلع نمودم و خود عازم آن شدم که انتقام‌های گذشته را از تو بخواهم و می‌خواستم که پارسال به جانب دیار بکر بیایم تا لاف و گزاف ترا منهدم سازم، قضا این قسم قضیه برانگیخت چون از کار برادرم پرداختم و برادر زاده‌ام از پیش شکوه ما فرار نموده نزد تو آمده است، به هر حال می‌باید او را دست بسته و پا لهنگ در گردن کرده به خدمت بفرستی و خود نیز دست از دیار بکر کوتاه ساخته، گماشتگان خود را از آن بلاد و دیار بدر کنی تا در میان ما و تو جنگ و پر خاش بر طرف شده به دوستی و آشنایی مبدل گردد و اگر غیر این کنی، پس آماده‌ی جنگ باش". (عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۷۲)

سلطان سلیم با لحنی تند و جنگ طلبانه خواهان استرداد برادرزاده‌اش شده بود و اینکه شاه اسماعیل باید از منطقه دیاربکر صرف نظر می‌کرد. سلطان سلیم در پایان شاه صفوی را به نبرد فرا خوانده بود. شاه اسماعیل پس از شنیدن سخنان تند سلطان سلیم، پاسخی در خور به او داد: " حال شما را که باد نخوت در دماغ راه یافته است انشاءالله تعالی سر نامبارک شما را به زور بازوی خیبر گشای حضرت امیرالمؤمنین (ع) برداشته به جهت پادشاه پرتکال فرنگ خواهم فرستاد و فرموده بودند که ولایت دیاربکر

بناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۵۳

ملک موروثی ماست، به تصرف ملازمان شما نمایم. ولایت دیار بکر به تصرف و ملازمان شما نبوده که نواب همایون ما گرفته باشند، دیار بکر را علاءالدوله‌ی ذوالقدر از اولاد حسین پادشاه گرفته بود و نواب همایون ما به ضرب شمشیر عالم سوز از علاءالدوله - که جد و آباد شما به او باج و خراج می‌داده‌اند گرفته‌ام و شما را نمی‌رسد که دعوی ولایت حسن پادشاه نواب همایون ما بکنید؛ و در باب فرستادن سلطان مراد نوشته بودند ایشان استجاب به در گاهی آورده‌اند که همیشه پادشاهان عالم به این درگاه ملتجی شده و می‌شوند و مهمان نواب همایون ما شده‌اند و هیچ کس مهمان را از خانه‌ی خود بیرون نکرده است. چون شما نیز به این صوب اراده دارید شاید ملاقات واقع شود. والسلام" (همان: ۴۷۳)

سلطان سلیم که پاسخ شاه اسماعیل را دریافت کرد، آماده حرکت به سوی ایران شد. در حین حرکت برای اینکه شاه اسماعیل را متوجه مشکلاتی کند، نامه‌هایی مشابه به عیبالله خان ازبک و محمد بیگ از آخرین بازماندگان آق قویونلو فرستاد و آنها را علیه شاه اسماعیل تحریک کرد. (فریدون بیگ، ۱۲۷۴ق: ۳۸۲-۳۸۱) سلطان سلیم هر چند از این امر نتیجه‌ای کسب نکرد، اما حرکت خود را ادامه داد و منصرف نشد. وی از استانبول به منطقه آناتولی وارد شد. او کوشید تا علاءالدوله ذوالقدر را برای جنگ با شاه اسماعیل با خود متحد سازد، اما علاءالدوله از هر گونه همکاری با سلطان عثمانی خودداری کرد. سلطان سلیم وارد ارزنجان شد و در نامه‌ای دیگر از شاه صفوی خواهان استرداد برادرزاده‌اش گشت و درخواست نمود که دست از خاک عثمانی بردارد تا بین آن دو صلح و دوستی حکم فرما باشد. در غیر این صورت وعده جنگ در تبریز را به او داد.

"ما سه مرتبه کس فرستادیم و شما را خبر دار کردیم که ما اراده‌ی جنگ تو داریم و الحال در ارزنجان فرود آمده بودیم که محمد چاوش را فرستادیم که شما را خبر دار سازد که اگر فکری داشته باشی بکنی و اگر چنانچه که میل فراغت و عیش داری، پس سلطان مراد برادر زاده‌ی مرا دلداری داده او را روانه‌ی خدمت ما نماید و اگر چنانچه به خوشی راضی نشود او را گرفته در بند و زنجیر و اغلال در آورده بفرستی و خود نیز دست از الکاء موروث ما برداری تا در میانه‌ی ما و شما همان دوستی قدیم بر جا بوده باشد و الا وعده‌ی جنگ ما و شما در تبریز است. به هر کدام قسم که راضی و

قابل هستی، محمد چاوش را جواب داده او را زود روانه گردان که ما در انتظار جوابیم".
(عالم آرای صفوی، همان: ۴۷۵)

گویا همزمان با همین رویداد است که شاهزاده مراد به جانب اصفهان حرکت می‌کند، اما در میانه راه از دنیا می‌رود. شاه اسماعیل از این امر اندوهگین شد و همین که خواست به اصفهان برود نامه سلطان سلیم را به او دادند. شاه اسماعیل در پاسخ به سلطان عثمانی، مرگ شاهزاده مراد را خبر داد و همچنین سلطان سلیم را در این حادثه متهم کرد که توسط جاسوسانش این اقدام را انجام داده است. شاه صفوی بار دیگر خود را برای نبرد آماده کرد و وعده داد که در ارزروم به رویارویی او خواهد شتافت.

"برو و دعای ما به قیصر برسان و بگو که روزگار امان آن شاهزاده‌ی عالی گهر نداد و آنچه به خاطر من می‌رسد این است که شما جاسوس فرستاده باشید و او به صورت دوستی آمده است و ملازم او شده و دست با ملازمان نمک به حرام او یکی نموده سم به خورد او داده است. فردای قیامت قاتل پدرش بودی بس نبود می‌بایست که حساب برادر زاده نیز با تو باشد! به هر حال بسیار خوب کرده‌ای و شفقت نموده‌ای که آمده‌ای. انشاءالله تعالی کاری بر سرت بیاورم که بعد از این در داستان‌ها باز گویند و اگر چنانچه الکاء دیار بکر را می‌خواهی من از پدرت نگرفته‌ام، از علاءالدوله‌ی ذوالقدر به ضرب شمشیر گرفته‌ام و او از اولاد حسن پادشاه ترکمان گرفته بود، چون به خاطر شما رسیده است که دعوای املاک و الکاء حسن پادشاه را تو بکنی؟! به همه حال وعده‌ی ما و تو در ارزروم است، اگر چنانچه که بگذارم که تو پیش آیی پس مرد نبوده باشم و دیگر آنکه بسیار خوب کردی که ما را خبردار کردی و راحت و استراحت شما شد، برو که تو هنوز به خدمت قیصر نرسیده‌ای که ما نیز آمده‌ایم و از آن جانب چاوش رفت به استقبال قیصر" (همان: ۴۷۶)

اینجاست که شاه اسماعیل صفوی مقدمات نبرد با سلطان سلیم را آماده می‌کند و از این جهت می‌توان پناهندگی شاهزاده مراد را از زمینه‌های شکل‌گیری نبرد چالدران به شمار آورد. گرچه مرگ او اوضاع را به نفع سلطان سلیم تغییر داد، اما سلطان عثمانی حرکت خود را به قصد جنگ آغاز کرده بود و برایش فرقی نمی‌کرد که شاهزاده مراد در سپاه صفوی باشد یا نباشد.

محمد یوسف واله اصفهانی در بخشی از کتاب خود پیرامون جنگ چالدران به ذکر دلایل و عوامل جنگ پرداخته است و می‌نویسد: "باعث دیگر بر اظهار مخالفت قیصر

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۵۵

پناه آوردن سلطان مراد برادر زاده وی به درگاه پادشاه بحر و بر و ملتجی شدن وی به آستان خاقان فریدون فر بود". (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۳۳)

نتیجه گیری

بدین ترتیب یکی از مهم‌ترین پی‌آمدهایی که پناهندگی شاهزاده مراد به بار آورد، نبرد چالدران بود. اگرچه ریشه‌ها و مقدمات آن از پیش آماده شده بود، اما این امر برای هردو حکومت بهانه‌ای شد که به یکدیگر نزدیک شوند. مسأله آناتولی و به ویژه منطقه دیاربکر برای هر دو طرف از اهمیت بالایی برخوردار بود. حضور هواداران صفوی برای عثمانیان تهدیدآمیز و برای صفویان فرصت‌ساز بود. تصرف دیاربکر توسط شاه اسماعیل در آغاز سلطنت سلیم، زنگ خطری برای عثمانی بود. از طرف دیگر حمایت شاه صفوی از شاهزادگان مخالف دولت، سلطان سلیم را علیه شاه اسماعیل برمی‌انگیخت. آنچه پس از این در مناسبات سیاسی دو دولت نقش داشت، مسأله دیاربکر و پناهندگی سیاسی شاهزاده مراد بود. بر این اساس، پناهندگی نافرجام شاهزاده مراد به ایران، بیش از همه به نفع سلطان سلیم تمام شد. او که موفق شده بود شورش قزلباشان آناتولی را سرکوب کند، از هر راهی استفاده کرد که شاهزاده‌ای فراری را تحویل بگیرد تا اینکه با شنیدن خبر مرگ شاهزاده مراد در ایران خیال سلطان از جانب او راحت شد. سلطان سلیم اینک با خاطری آسوده به نبرد با صفویان می‌رفت؛ نه احتمال شورش داخلی به حمایت از شاهزاده فراری وجود داشت و نه مجبور می‌شد در برابر خواسته‌های شاه صفوی سر تسلیم فرود آورد.

شاه اسماعیل در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته بود. از سویی مرگ شاهزاده مراد در داخل خاک ایران رخ داده بود و به تبع آن، نمی‌توانست بحث انتقام را مطرح کند تا طرفدارانی از عثمانی را جذب کند. از سوی دیگر مرگ در مقطع زمانی بسیار نامناسبی انجام شد و دست شاه اسماعیل را در گرفتن امتیاز از سلطان سلیم بست. شاه اسماعیل صفوی نیز چاره‌ای نداشت جز اینکه به رویارویی سلطان عثمانی برود؛ کسی که تا مرزهای او نزدیک شده بود. بر این اساس، شاه اسماعیل همه چیز را فراموش کرد و تصمیم به نبرد گرفت. نبرد چالدران نه تنها شکست را به شاه اسماعیل صفوی تحمیل کرد، بلکه منطقه دیاربکر را برای همیشه از ایران جدا کرد.

منابع و مأخذ

- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی (۱۳۷۰) **تاریخ عثمانی: از فتح استانبول تا مرگ سلطان قانونی**، ج ۲، ترجمه: وهاب ولی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- بروکلمان، کارل (۱۳۴۶) **تاریخ ملل و دول اسلامی**، ترجمه: هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- پاشازاده، محمد عارف اسپناچی (۱۳۷۹) **انقلاب الاسلام بین الخواص والعوام**، به کوشش: رسول جعفریان، قم: انتشارات دلیل
- جهانگشای خاقان** تاریخ شاه اسماعیل (۱۴۰۶ق.) مقدمه: الله دتا مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹) **تاریخ ایلچی نظام شاه**، به تصحیح: محمد رضا نصیری و کوئیچی‌ها نه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۶۲) **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**، ج ۴، زیر نظر: محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷) **احسن التواریخ**، به کوشش: عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات بابک
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰) **ایران در راه عصر جدید**، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران
- سومر، فاروق (۱۳۷۱) **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**، ترجمه: احسان اشراقی و محمد تقی امامی، تهران: نشر گستره
- سیوری، راجر (۱۳۷۲) **ایران عصر صفوی**، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز
- _____؛ (۱۳۸۰) **در باب صفویان**، ترجمه: رمضان علی روح‌الهی، تهران: نشر مرکز
- شاملو، ولی قلی بن داوود (۱۳۷۱) **قصص الخاقانی**، به تصحیح: سید حسین سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- شاو، استانفورد جی (۱۳۷۱) **تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید**، ترجمه: محمود رمضان زاده، مشهد: آستان قدس
- عالم آرای صفوی** (۱۳۵۰) به کوشش: یدالله شکری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- غلام سرور، همایون (۱۳۷۴) **تاریخ شاه اسماعیل صفوی**، ترجمه: محمد باقر آرام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی

پناهندگی سیاسی در دوره صفویه ۵۷

فرید بیگ، محمد (۱۳۳۲) *احسن التواریخ*، ترجمه: میرزا عبدالباقر مستوفی اصفهانی، (بی جا)، (بی نا)

فریدون بیگ (۱۲۷۴ ق) *منشآت السلاطین*، استانبول.

قمی، قاضی احمد بن شرف الدین (۱۳۸۳) *خلاصه التواریخ*، ج ۱، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران

کین راس، لرد (۱۳۷۳) *قرون عثمانی*، ترجمه: پروانه ستاری، تهران: انتشارات کهکشان

لاموش، لئون (۱۳۱۶) *تاریخ ترکیه*، ترجمه: سعید نفیسی، تهران: کمسیون معارف

مصطفی، احمد عبد الرحیم (۱۴۱۸ق. / ۱۹۹۸ م.) *فی اصول التاریخ العثماني*، الطبعة الثالثة، القاهرة: دار الشروق

منشی، اسکندر بیگ (۱۳۷۰) *عالم آرای عباسی*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر

نظری تاج آبادی، حمید (۱۳۶۹) *بررسی جنبه‌های مختلف حقوقی مسأله پناهندگی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

نوابی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد (۱۳۸۱) *تاریخ تحولات ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت.

واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲) *خلدبرین*، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: موقوفات محمود افشار

هامرپورگشتال، یوزف فون (۱۳۶۷) *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ج ۲، ترجمه: میرزا ذکر علی آبادی، به اهتمام: جمشید کیان فر، تهران: انتشارات زرین

یاقی، اسماعیل احمد (۱۳۸۲) *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه: رسول جعفریان، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه

Creasy Edward. S, (1961) **a History of the Ottoman Turks**, Beirut: Khayats

Hidden A.W. (1912) **the Ottoman Dynasty**, Revised Edition, Nicholas W. Hidden, New Yourk